



University of Tabriz

Iranian Islamic Period History

Online ISSN: 2717-2902

Volum: 14 Issue: 37
Winter 2024

Pages: 51-78

Article Type: Research Article

DOI: 10.22034/JIPH.2023.55149.2405

Received: 2023/01/29

Received in revised form: 2023/04/25

Accepted: 2023/05/15

Published: 2023/12/24

A Comparative Study of Safavid and Ottoman Narratives in the Event of Tabriz Recapture (1012 A.H. / 1603 A.D.)

Mohammad Ali Pagho¹| Vali Dinparast²| Ali Reza Karimi³| Khalil Mohammadi⁴

Abstract

The city of Tabriz, after being in the hands of the Ottoman Empire about eighteen and a half years, was recaptured by the military action of Shah Abbas I of Safavid. This period was the longest time that the city of Tabriz remained under the reign of the Ottoman government, and it was the first and the last time that it was annexed to the territory of a hostile country through an official treaty; Because before and after this date, it experienced military occupation by the Ottomans. This event is narrated differently in Safavid and Ottoman sources. This research is a comparative study of these two narratives as an example of the differences and similarities of the historiography of an event in two hostile fronts. The writing method of the article is descriptive-analytical, and it has been provided in the library method by referring to Iranian and Ottoman works.

Keywords: Tabriz, the Safavids, the Ottomans, Historiography, Recapturing.

1. Associate Professor, University of Tabriz, Iran

2. Associate Professor, University of Tabriz, Iran

3. Associate Professor, University of Tabriz, Iran

4. Ph.D Candidate in Iranian history after Islam, University of Tabriz, Iran (corresponding author)

Parghoo@tabrizu.ac.ir
vali_dinparast@yahoo.com
ali_karimi@tabrizu.ac.ir
khalilmohammadi12@gmail.com

شاپا الکترونیکی: ۲۷۱۷-۲۹۰۲

دوره: ۱۴، شماره: ۳۷

زمستان ۱۴۰۲

صفحات: ۷۸-۵۱

تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام



DOI: 10.22034/JIIPH.2023.55149.2405

نوع مقاله: پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۱/۰۹ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۰۲/۰۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۲/۲۵ تاریخ انتشار: ۱۴۰۲/۱۰/۰۳

بررسی تطبیقی روایت‌های صفوی و عثمانی در واقعه بازپس‌گیری تبریز (۱۰۱۲.ق. / ۱۰۱۶.م)

محمدعلی پرهو^۱ | ولی دین‌پرست^۲ | علیرضا کریمی^۳ | خلیل محمدی^۴

چکیده

شهر تبریز بعد از حدود هجده سال و نیم که در تصرف امپراتوری عثمانی بود، با اقدام نظامی شاه‌عباس اول صفوی بازپس گرفته شد. این مدت، طولانی‌ترین زمانی بود که شهر تبریز تحت تسلط دولت عثمانی ماند و اولین و آخرین باری بود که طی یک معاهده رسمی به قلمرو کشور متخاصم منضم گردید؛ چراکه قبل و بعد از این تاریخ نیز اشغال نظامی از سوی عثمانی‌ها را تجربه کرده بود/کرد. این واقعه در منابع صفوی به‌نوعی، و در منابع عثمانی به نحوی دیگر روایت شده‌است. این تحقیق، بررسی تطبیقی این دو روایت به‌عنوان یک نمونه از اختلاف و شباهت تاریخ‌نگاری از یک واقعه در دو جبهه رقیب است. شیوه تنظیم مقاله توصیفی-تحلیلی است و به روش کتابخانه‌ای، با مراجعه به آثار ایرانی و عثمانی فراهم آمده‌است.

واژگان کلیدی: تبریز، صفویان، عثمانی‌ها، تاریخ‌نگاری، بازپس‌گیری.

Parghoo@tabrizu.ac.ir

vali_dinparast@yahoo.com

ali_karimi@tabrizu.ac.ir

khalilmohammadi12@gmail.com

۱. دانشیار دانشگاه تبریز، ایران

۲. دانشیار دانشگاه تبریز، ایران

۳. دانشیار دانشگاه تبریز، ایران

۴. دانشجوی دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام دانشگاه تبریز، ایران (نویسنده مسئول)

مقدمه

تبریز در رمضان ۹۹۳ق. / سپتامبر ۱۵۸۵م. با لشکرکشی گسترده اوزدمیرزاده عثمان پاشا، وزیر اعظم و فرمانده کل ارتش عثمانی تسخیر شد و به خاک عثمانی ملحق گردید. عثمانی‌ها بعد از تصرف تبریز، توانستند با بهره‌گیری از اختلافات سران طوایف قزلباش و گرفتاری‌های داخلی دولت صفوی، تا حدود گرمرو سربا پیش‌روی کنند و منطقه اوجان (بستان‌آباد امروز) را به تصرف کامل خود درآورند.^۱ آنان بلافاصله پس از تسلط بر تبریز، برای پایایی و دوام حضور خود در مناطق تصرف‌شده و مقابله با ضدحمله‌های صفویان، بنا به سنت نظامی عثمانی و دستور سلطان در آنجا قلعه‌ای بنا نمودند و نیرویی را با سازوبرگ بسیار در آن قلعه مستقر ساختند. سپس برای هریک از مناطق تحت تصرف حکمرانی معین کردند. کوشش صفویان برای بازپس‌گیری تبریز از طریق حمله به همان قلعه آغاز شد و با عدم موفقیت و کشته شدن حمزه میرزای ولیعهد (۹۹۴ق. / ۱۵۸۶م.) عقیم ماند.

فرمانروایی عثمانیان در سرزمین‌های وسیع تصرف‌شده نتوانست ریشه بدواند، زیرا مردمان محلی که به زبان ترکی تکلم می‌کردند، نسبت به صفویان وفاداری می‌ورزیدند. تنها مردم منطقه شروان^۲ سنی و طرفدار عثمانی‌ها بودند. مردم جاهای دیگر با عثمانی‌ها دشمن بودند و در هر فرصت به قلمرو شاه صفوی می‌گریختند. علت مهم اقبال و توجه مردم و حکمرانان محلی به صفویان در شیوه اداره عثمانی‌ها بود. مدیریت عثمانی با پیاده کردن سیاست مالیات مبتنی بر ممیزی زمین و سرشماری و وضع عوارض نامتعارف و نظام تیمار، یعنی بخشیدن تیول به سپاهیان، مایه نارضایتی مردم را فراهم آورده بود. سلسله‌های محلی

۱. در مورد تعیین سرحدات بین عثمانی و ایران بعد از صلح اول استانبول مثلاً سند شماره ۷۱۷ مندرج در صفحه ۳۲۳ و ۳۲۴ دفتر مهمه شماره ۷۳ عثمانی روشنگر است. این سند که تاریخ یکشنبه ۱۴ ذی‌الحجه ۹۹۸ق. / ۱۴ اکتبر ۱۵۹۰م. را دارد، با دو کد 00164 و A_DVNS_MHM_d_073_00163 در آرشیو دولتی ترکیه نگه‌داری می‌شود. در این سند بر مالکیت عثمانی‌ها تا گرمرو و کوه‌های قپلاتنو [قافلان کوه] از سوی سلطان تأکید می‌شود. گرمرو جایی در میانه شهرهای میانه و سربا و بستان‌آباد کنونی است و قافلان کوه آخرین حد آذربایجان و مرز میان آن و عراق عجم به شمار می‌رفت. عین متن سند به پیوست همین مقاله در بخش ضمیمه ارائه شده‌است.

۲. در تصحیح نظر نویسنده تاریخ اسلام کمبریج باید گفت منطقه شروان نه کاملاً سنی بوده‌است و نه طبیعتاً کاملاً طرفدار عثمانی. در آنجا سنی فراوان بوده، اما شیعه هم کم نبوده‌است. استمداد مردم شروان از شاه‌عباس اول برای رفع سلطه عثمانی در تاریخ عباسی به این شکل انعکاس یافته‌است: «چون نزول به جوندز واقع شد، باز عرضه جماعت شیروانیان رسید و التماس استخلاص از دست ظلم جماعت رومیه نمودند. از بسیاری عرایض رفتن به شیروان به سرحد وجوب رسید.» (ملاجلال، ۱۳۹۸: ۴۲۱).

و رؤسای قبایل، به‌خصوص عشایر کرد و ترکمن که اکثریت ساکنان عراق عجم را تشکیل می‌دادند، نظارت غیرمستقیم شاه ایران را بر طرز اداره متمرکز و سخت‌گیرانه عثمانی‌ها ترجیح می‌دادند. دوری این سرزمین‌ها از پایتخت و نیز پایگاه‌های اصلی عثمانیان در بغداد و دیاربکر و ارض‌روم مانع دیگری برای پیشرفت کار ایشان بود. به این معنی که جابجایی نیرو و تجهیزات برای مقابله به‌دشواری انجام می‌گرفت (اشپولر و همکاران، ۱۳۷۸: ۴۵۰).

حمله یا درواقع ضدحمله شاه‌عباس زمانی انجام گرفت که سلطان محمد سوم، در آخرین سال سلطنت خود هنوز در مجارستان درگیر جنگ با هابسبورگ‌ها بود و شورش‌های وسیع موسوم به «عصیان جلالی‌ها» آناتولی را در خود فروبرده بود (اوزون چارشی‌لی، ۱۳۹۰: ۹۱/۳). بنابراین دولت مرکزی عثمانی در وضعی نبود که بتواند در مقابل حملات شاه صفوی دست به اقدام متقابل فوری بزند. اقدامات بعدی سلطان هم با واکنش و تدبیر شاه صفوی خنثی شد و بدین ترتیب کار بازپس‌گیری تبریز و سایر شهرهای ازدست‌رفته با موفقیت همراه گردید.^۱

به‌طور طبیعی واقعه بازپس‌گیری شهرهای ازدست‌رفته، برای صفویان فتح و پیروزی، و برای عثمانی‌ها شکست و سرافکندگی محسوب می‌شود. بنابراین می‌توان انتظار داشت که تاریخ‌نگاران صفوی آن را با افتخار در آثار خود بیاورند و مورخان عثمانی هم اگر ناچار از روایت آن باشند، به‌اختصار و با نوعی سرشکستگی و توجیه درج نمایند.^۲ به عبارت دیگر تاریخ‌نگاران صفوی این رویداد را با دیدگاهی مثبت و از سر تقدیر و تحسین، و تاریخ‌نگاران عثمانی با خشم و استیصال روایت کنند. با این فرضیه هدف از پژوهش حاضر بررسی شیوه گزارش و نوع واکنش تاریخ‌نگاران صفوی و عثمانی نسبت به موضوع بازپس‌گیری شهر تبریز از دست آل عثمان با عملیات نظامی است؛ از طریق تحقیق در لحن روایت ایشان. برای این منظور چند منبع نزدیک به واقعه از آثار صفوی و تعدادی از تواریخ عثمانی انتخاب

۱. ملاجلال منجم بعد از آوردن فراز اندکی از جنگ عثمانی - اتریش از نامه ذوالفقارخان قرامانی، حاکم وقت اردبیل به شاه‌عباس، در مورد جلالیگری و پیامدهای آن چنین می‌نویسد: «حسن یازچی کوس یاغیگری کوفته و در هشت منزلی استنبول نشسته... و خواندگار پیش عساکر چخورسعد و تبریز فرستاده که: «شما از آن طرف و چنال‌اوغلی از این جانب علاج حسن یازچی بکنید.» پاشایان این حدود جواب گفته‌اند که: "قزلباش سر فتنه دارد و ما آله را خالی نمی‌توانیم گذاشت." از اینجا معلوم می‌شود که تحرکات شاه صفوی بر پاشاهای سرحدی هم پوشیده نبوده‌است. (تاریخ عباسی، ۳۳۶).

۲. یا همانند تاریخ‌های پچوی و صولاق‌زاده و بسیاری آثار دیگر از روایت آن به‌کلی صرف‌نظر کنند.

شدند و روایت آن‌ها به شیوهٔ مقابله و تطبیق مورد مطالعه قرار گرفت. آثار صفوی عبارت‌اند از: تاریخ عالم‌آرای عباسی، تاریخ عباسی یا روزنامهٔ ملاجلال، خلد برین (حدیقهٔ پنجم از روضهٔ هشتم)^۱، تاریخ جهان‌آرای عباسی و روضه‌الصفویه. عناوین منابع عثمانی نیز از این قرار است: فذلکهٔ تاریخ کاتب چلبی، صحائف‌الآخبار فی وقایع‌العصار که ترجمهٔ جامع‌الدول منجم‌باشی احمد دده است، تاریخ پچوی و روضه‌الحسین فی خلاصهٔ اخبارالخاقین معروف به تاریخ نعیم. البته از تواریخ صفوی و عثمانی به چند کتاب دیگر که این واقعه را، هرچند به اختصار تمام، روایت کرده‌اند، مراجعه شد.

اصرار صفویان بر بازپس‌گیری تبریز و آذربایجان

بعد از سقوط تبریز و اشغال آن توسط عثمانی‌ها در عهد سلطان مراد سوم، چنان نبود که صفویان از اندیشهٔ بازپس‌گیری آن دست بردارند و همانند ایالت دیاربکر و وان که در عهد شاه اسماعیل اول و طهماسب اول از قلمرو صفویان منتزع شد، از فکر تسلط دوباره بر آن فارغ شوند. حمزه میرزای ولیعهد برای آزادی تبریز حدود یک سال با قلعه‌نشینان آن شهر جنگید و درنهایت جان بر سر پافشاری بر همین تصمیم نهاد (۲۴ ذی‌الحجه ۹۹۴ ق.)^۲ (جنابدی، ۱۳۷۸: ۶۴۵). شاه‌عباس اول نیز همانند برادرش بر این موضوع پای فشرد. شاهد این مدعا به‌طور مثال تصریح تاریخ عباسی است که ضمن شرح وقایع سال ۱۰۰۷ ق.؛ یعنی بعد از پیروزی شاه بر اربکان در رباط پریان در نزدیکی هرات (در نهم محرم سال مذکور) و پنج سال قبل از آغاز ضدحمله، می‌نویسد: «بعد از تسخیر خراسان، به خاطر مبارک اشرف ارادهٔ تسخیر الکای آذربایجان رسید و بعد از رسیدن خبر، مسموع شد که [پس] از فتح خراسان، [از] لشکر نخجوان^۳ جمعی که حریص بودند به خریدن املاک و ازدیاد ضیاع و

۱. نسخهٔ خطی کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی (هنوز تصحیح و چاپ نشده‌است).

۲. «امرای مذکوره چون جد و اجتهاد شاهزادهٔ رفیع مقام در محاربه و استقبال مخالفان مشاهده فرمودند، با خویشتن اندیشیدند که اگر بدین منوال طبیعت همایون شاهزاده بر محاربه و مقاتلهٔ معاندان مُصر خواهد بود، همواره متحمل مشقت یساق و تردد بیلاق و قشلاق باید بود و لحظه‌ای آسایش و فراغت میسر نخواهد گردید... بنابراین مقدمات امرای غنار با یکدیگر قرار دادند که... در ازالهٔ حیات آن در درج خلافت سعی موفور به ظهور آورند.» (روضه‌الصفویه، ۱۳۷۸).

۳. نخجوان طبعاً در این زمان تحت تسلط عثمانی‌ها قرار داشت و بعد از فتح تبریز، این شهر نیز به دست ذوالفقارخان قرامانی بازپس گرفته شد. در اینجا اشاره به این موضوع است که عثمانی‌های ساکن نخجوان که مشتاق خرید زمین و مزرعه در آن دیار بودند، بعد از شنیدن اخبار پیروزی‌های شاه‌عباس اول در خراسان، آن شوق خرید ملک و متاع را کنار گذاشتند.

عقار، ترک آن نموده، اراده فروختن نمودند.» (ملاجلال، ۱۳۹۸: ۲۷۵). البته پیش‌تر از آن هم شاه صفوی بر این عزم بود، همچنان که در توصیه‌اش به محمدخان زیاد اوغلی قاجار و جمعی از امیران قره‌باغ - که قلعه گنجه را محاصره کرده بودند - مشهود است. (فلسفی، ۱۳۴۷: ۱۴۹/۱).

این معنی با همه تلاش‌های شاه‌عباس برای کتمان آن، برای عثمانی‌ها پوشیده نماند و در اواخر کار، علی پاشا، والی عثمانی تبریز، «که به‌جای جعفر پاشا بیگلربیگی شده بود»^۱ (منشی، ۱۳۸۲: ۶۳۷/۲) از بیم هجوم شاه‌عباس تصمیم گرفت که «در ثغور و سرحد آذربایجان که در آن وقت چمن اوجان بود، قلعه‌ای متین احداث نماید؛ چه در آن زمان فصل مشترک مملکت قیصر و این دولت... «ترکمان کندی»^۲ که در ابتدای چمن اوجان واقع است» بود (جنابدی، ۱۳۷۸: ۷۶۶). و این قلعه را با مردان جنگی و سلاح و آذوقه پر کند تا تبریز را از تعرض صفویان مصون دارد. بدین منظور «استادان و عمله بسیار و آلات قلعه ساختن بدان موضع نقل نموده، به جد تمام به احداث و اتمام قلعه امر فرمود» (جنابدی، همان). این قلعه‌سازی با هجوم ذوالفقارخان قرامانی، والی اردبیل و بقایای آذربایجان، به سرانجام نرسید و آنچه ساخته شده بود، به اجبار خان اردبیل به دست خود سازندگان تخریب شد. او گزارش هجوم و منع خود را به اطلاع شاه صفوی رساند و مورد تشویق و تحسین وی واقع شد. در حکمی که شاه‌عباس اول برای ذوالفقارخان فرستاد، از او خواسته شد که «پیوسته جاسوس و منهی وی به دارالسلطنه تبریز مقیم باشد» (جنابدی، همان‌جا) و رویدادهای آنجا را روزبه‌روز به دربار صفوی گزارش کند. با این حکم ذوالفقارخان متوجه شد که «پادشاه جم‌جاه را هوای تسخیر ممالک موروئی» (جنابدی، پیشین) در سر است و بنابراین به آماده‌سازی لوازم حمله و فراهم آوردن مقدمات عملیات نظامی پرداخت.

علل آغاز اقدام شاه‌عباس اول برای بازپس‌گیری تبریز

مطابق آنچه در تاریخ عالم‌آرای عباسی و خلد برین آمده، یکی از علل مهم آغاز حمله

۱. البته با تحقیق بیشتر معلوم می‌گردد که «سرخوش علی پاشا» به‌جای «احمد پاشا» به مقام بیگلربیگی آذربایجان منصوب شده بود و نه به‌جای «جعفر پاشا»، اما جعفر پاشا نزد ایرانیان و حتی خود عثمانی‌ها، مشهورترین والی عثمانی آذربایجان است.
 ۲. احتمالاً این قریه همان منطقه «ترکمانچای» امروز است که بر دامنه‌های جنوبی کوه‌های بزغوش، در میانه مسیر بستان‌آباد به میانه واقع است و با جاده تبریز - میانه قریب به ده کیلومتر فاصله دارد.

شاه‌عباس برای بازپس‌گیری تبریز، وقوع عصیان‌های جلالی^۱ در آناتولی و شام بود. این عصیان‌ها چنان در این مناطق گسترش یافت که «اجامره و اوباش و بی‌دولتان اکراد» [۱] بر دولت مرکزی شوریدند و «پاشایان و حکام سرحد به شیوه جلالیان اظهار عصیان و طغیان نموده» [۲]، با ایرانیان هم «سلوک ناهنجار پیش گرفتند و بی‌ادبی‌ها از ایشان به ظهور می‌آمد» [۳]، به طوری که احمد پاشا، بیگلربیگ عثمانی تبریز، «تاجری^۲ را از تجار خاصه شریفه گرفته، به طمع مال به قتل آورده، مبلغ‌های کلی مال خاصه شریفه را متصرف شد.» [۴] در شیروان هم که فرستادگان شاه برای خرید «اسیر و جوار» [۵] عازم داغستان بودند، اموالشان غارت شد. این اعمال گرچه با تجاهل شاه صفوی روبرو می‌شد، و «اعمال قبیحه پاشایان سرحد به پادشاه و وزراء اعظم [عثمانی] اعلام» [۶] می‌گردید، اما از این مکاتبات نتیجه‌ای عاید نشد و حکمرانان سرحدی «در سلوک ناپسند اصرار نموده، به فرمان پادشاه خود عمل نمی‌کردند.» [۷] [منشی، ۱۳۸۲: ۶۳۷/۲].^۴

۱. عصیان جلالی‌ها، به ترکی: Celâli İsyanları نام عمومی چندین دوره شورش علیه حاکمیت عثمانی در آناتولی است. شورش مدنظر این پژوهش در سال‌های پایانی قرن ۱۶م. / اوایل قرن ۱۱ق. به دلایل متعددی آغاز شد که مهم‌ترین آن‌ها رکود اقتصادی بود. شورش مردم، صاحب‌منصبان و سپاهیان ناراضی در عصر سلطان محمد سوم با پیوستن گریختگان از جنگ خاج اووا (۱۵۹۶م) به شورشیان تقویت شد و وسعت یافت. دولت عثمانی به دلیل جنگ‌های طولانی با ایران و اتریش، و بی‌تدبیری فرماندهان اعزامی، موفق به سرکوب شورش نشد تا اینکه وزیراعظم سلطان احمد اول، قویوچی مراد پاشا (که در جنگ باسمنج در حومه تبریز، در عهد شاه محمد خدابنده اسیر قزلباشان شده بود)، با کشتارهای وسیع به کار شورش پایان داد. این واقعه را می‌توان یکی از بحران‌های اجتماعی عثمانی دانست که به ویرانی شهرها و آبادی‌ها و آوارگی گسترده مردم انجامید. مطالعات فراوانی در باب عصیان جلالی‌ها در ترکیه به عمل آمده‌است؛ به‌عنوان مثال اثر تحقیقی مصطفی آق‌داغ با عنوان: «ترک خلقی‌نین دیرلیک و دوزنلیک غوغاسی؛ جلالی عصیانلاری».

۲. «احمد پاشا، که از قبل خواندگار روم حاکم دارالسلطنه تبریز بود، به طمع مال، خلف بیگ نامی را از مردم سلطانیه، که از جمله تجار خیرمدار و گرگ یراقان سرکار خاقان گردون اشتهار بود، به قتل رسانیده، اموال وی را که از آن جمله قرب چهار هزار تومان به دیوان اعلی متعلق بود، تصرف نمود.» (خلد برین، نسخه خطی مجلس، برگ ۱۸۰).

۳. لااقل یک مورد از نامه‌های سلطان مراد سوم عثمانی (قبل از وقوع شورش جلالیان) خطاب به «حاکمان تمامی مسیره‌ها از سده سعادت تا تبریز» در اختیار نگارنده است. این حکم تاریخ جمعه غرة ذی‌القعدة ۱۰۰۱ق. را دارد. سلطان در این حکم به آنان دستور داده‌است با بازرگانان ایرانی با نام‌های امیر بیگ و صاولان بیگ و حاجی لاجین که از سوی «وزیر شاه عجم، حاتم بیگ» اعزام شده‌اند، خوش‌رفتاری کنند، احتیاجات ایشان را برآورده سازند، استثنائات این بار، گمرک و باج و سایر رسوم مرسوم را از ایشان نطلبند و بدانان تعدی نوزند. این فرمان که با شماره ۵۷۶ در صفحه ۳۰۱ دفتر مهمه شماره ۷۱ درج شده‌است، با کد ذیل در آرشیوهای عثمانی دولت ترکیه نگهداری می‌شود: A_{DVNSMHH_00071_00152}

۴. مواردی که در این پاراگراف با شماره‌های [۱] تا [۷] مشخص گردیده‌اند، همگی به جهت تقریب موضوع به ذهن و تأکید بیشتر، عیناً از تاریخ عالم‌را نقل شده‌اند.

دامنه این نافرمانی‌ها به عراق عرب (بغداد) هم کشیده شد و بدین ترتیب باعث قطع «علوفه و مرسوم»^۱ قلعه عثمانی در نهاوند - که از بغداد تأمین می‌شد - گردید. نرسیدن موجب و ارزاق اهل قلعه، دست‌اندازی آنان به آبادی‌های مجاور را سبب شد. به‌طور طبیعی اهالی ولایات اطراف قلعه هم به درازدستی‌های قلعه‌نشینان واکنش نشان دادند. در نهایت قلعه نهاوند بعد از پانزده سال از احداث و استقرار آن، به دست مردمان آن حوالی و رعایای مناطق نزدیک به قلعه تسخیر شد و به دست حسن خان، حاکم علیشکر، به دستور شاه صفوی تخریب گردید. (منشی، ۱۳۸۲: ۶۳۶/۲).

بعد از استمداد غازی بیگ کرد، حاکم عثمانی سلماس، که در محاصره علی پاشا، پسر خود را به دربار صفوی فرستاده بود، شاه‌عباس مصمم به حمله شد،^۲ چراکه چنان اندیشید که چون عثمانی‌ها «با قزلباش در کل مواد، به تخصیص در تخریب قلعه نهاوند بدمطنه شده‌اند» (منشی، همان، ۶۳۷)، و عذری را نمی‌پذیرند، و به وقت فرصت، «بالقوة خود را به فعل» (منشی، همان‌جا) درخواست آورد، لذا نباید فرصت را از دست بدهد و ایالت‌های آذربایجان و شیروان را که ملک موروث اوست، در تصرف جمعی شورشی بی‌دولت جلالی بگذارد، بنابراین تصمیم گرفت قبل از مراجعت علی پاشا به تبریز، با یورش سریع آن شهر را متصرف شود.

این روایت در تواریخ عثمانی به‌گونه‌ای دیگر است. صاحب *فذلکة تاریخ* و نویسنده *تاریخ نعیم* و *دیگران*^۳ بر این اعتقادند که عامل اصلی حمله شاه صفوی به تبریز نه شورش جلالی‌ها، و نه مکاتبات و استمداد سران برخی قبایل کرد سرحدنشین، که ظلم و تعدی

۱. حقوق و دستمزد را در دوره زمانی مربوط به پژوهش حاضر در عثمانی «علوفه» می‌خواندند.

۲. تحركات و اعمال مردم مرزنشین «از اعتدال تجاوز نموده، به سرحدی انجامیده بود که زیاده از آن تاب تحمل مقتضی غیرت شاهانه و حمیت پادشاهانه» نبود. درست در این زمان بود که میانه غازی بیگ و عثمانی‌ها منازعه پدید آمد و بیگ مزبور قلعه «قارنی‌باریق» را که در حوزه حکمرانی‌اش بود، استحکام بخشید و در آن پناه گرفت. (تاریخ عالم‌رای عباسی، ۶۳۷).

۳. مثلاً صاحب *تاریخ گلشن معارف* می‌نویسد: اهالی دیار آذربایجان از ظلم و تعدی عثمانی‌ها [آزرده شده، به شاه پیام فرستادند که منتظر قدم شما هستیم. (فرائضی‌زاده، ۱۲۲۰ق: ۵۹۴/۱). و صاحب *زینت‌المجالس* حدود ده سال قبل از آغاز ضدحمله شاه‌عباس به تبریز می‌گوید: «جمعی قلیل از اهل تبریز در نواحی آن قلعه [یعنی قلعه عثمانی‌ها] ساکن‌اند و آن جماعت را نیز از ظلم آن طبقه کار به جان و کارد به استخوان رسیده‌است.» (مجدالدین حسینی، ۱۳۶۲: ۷۷۷). البته همان‌طور که در ابتدای مقاله گذشت، ظلم عثمانی نه تنها در آذربایجان شیعی، که در شیروان سنی هم گسترده شده بود، به‌گونه‌ای که اهل آن دیار هم - همانند کردهای سنی مرزنشین - مکرر از شاه صفوی استدعای نجات خود می‌نمودند. (ملاجلال منجم، ۱۳۹۸: ۴۲۱).

کارگزاران عثمانی و ناکارآمدی حاکمیت آنان بود. کاتب چلبی در *فذلکة تاریخ* به‌صراحت می‌نویسد: «غلامان [عاملان عثمانی] تبریز که هرکدام از نظر عقل، کم‌پایه و در ادراک، بی‌مایه بودند، حسب ضرورت به مدارج عالیّه ارتقاء یافتند و در ایام دولت سلطانی به [نعمت] بسیار رسیدند و صاحب قطار و مهار شدند. آنان تحمل این احسان بی‌کران را نیارستند و اظهار بغی و عناد [کرده] و [سالک] سلوک مناهج فتنه و فساد شدند؛ به مقررّی معین‌شده غیرقانع و به اموال رعایا حریص و طامع شدند. از شنیدن کلام حکام و والیان سرباز زدند و احکام الهی و اوامر پادشاهی در میانشان نامسموع ماند. از فرط تکبر به غارت اموال رعایا قانع نشده، به اموال امراء و حکام هم جسور گشتند. حتی به کردهای مجاورشان، که از قدیم سر اطاعت از ایشان داشتند، درازدستی نمودند و از اولاد شاهقلی [بلیان]، به غازی بیگ، حاکم سلماس تعدی کردند.» (کاتب چلبی، ۱۲۸۶ق: ۲۰۲/۱). این شد که غازی بیگ سر از اطاعت عثمانی پیچید و با شاه صفوی مکاتبه آغازید. البته مکاتبه با شاه صفوی تنها از جانب غازی بیگ نبود، بلکه شماره مکاتبه‌کنندگان چنان بود که ملاجلال منجم کثرت آن مکاتبات را باعث الزام شاه به بازپس‌گیری آذربایجان می‌داند: «از بسیاری عرایض که از جانب اکراد و رعایای آن حدود رسید، لازم شد شرعاً که نواب کلب آستان علی متوجه تسخیر آذربایجان شوند.» (ملاجلال، ۱۳۹۸: ۳۴۰). از جمله این مکاتبه‌کنندگان یکی هم امیرخان برادوست، از سرخیلان اکراد بود که با عثمانی‌ها به جنگ برخاست و دستش قطع گردید. او از ظلم عثمانی به درگاه شاه صفوی متوسل شد و شاه را به تسخیر آذربایجان تشویق کرد و متعهد شد که اگر شاه به آن سو حرکت کند، «همچنان که اکراد سبب انتزاع آن ممالک گشته‌اند (جنابدی، ۱۳۷۸: ۷۶۷)، در مقام جبران و تلافی از جان باختن هم دریغ نوزد. شاه‌عباس در پاسخ این اشخاص، آن‌ها را با ارسال هدایا دلگرم و امیدوار ساخت. مثلاً برای امیرخان دستی از طلای مصنوع فرستاد. (جنابدی، همان) و برای غازی بیگ هم، به‌وسیله یکی از مقربان خود که جمشید نام داشته، تاج و تیغ و کمر فرستاد و اظهار نمود که به‌زودی به آن سو روانه خواهد شد. (کاتب چلبی، همان). البته صاحب *تاریخ*

۱. در اینجا جنابدی از زبان امیرخان برادوست کردها را مسئول از دست رفتن سرزمین‌ها می‌داند. نکته این‌که روابط این امیرخان با شاه صفوی به‌زودی به تیرگی گرایید و در قلعه دمدم ارومی سنگر گرفت و در نهایت کشته شد. *تاریخ عالم‌آرای عباسی*، جلد دوم، ۷۹۳ تا ۸۰۱ و ادامه در ۸۰۷ تا ۸۱۱).

عباسی معتقد است که شاه افشای راز نکرد و از حمله و حرکت به تبریز چیزی نگفت. (ملاجلال، همان) و خالق *روضه‌الصفویه* نیز بر همین عقیده است (جنابدی، همان‌جا).

به‌سوی تبریز

شاه‌عباس اول روز هفتم ربیع‌الثانی ۱۰۱۲ ق. از اصفهان عازم تبریز شد و بعد از یازده روز راه‌پیمایی، درحالی‌که مسیر حرکت خود را پنهان می‌داشت^۱، صبح روز دوازدهم بدان شهر رسید. (ملاجلال، ۱۳۹۸: ۳۴۰؛ منشی، ۱۳۸۲: ۶۳۸/۲؛ واله اصفهانی، نسخه خطی، برگ ۱۸۱). درحالی‌که منابع صفوی از ایلغار^۲ شاه به‌سوی آذربایجان به‌نوعی با اعجاب و تحسین یاد می‌کنند، صاحب *تاریخ نعیم* آن را حرکتی مغایر با شأن و اصول «ملوکانه» و مطابق با رفتار «صلوکانه»^۳ می‌داند (مصطفی حلبی، ۱۲۸۱ ق: ۳۴۴/۱). نیز، درحالی‌که *تاریخ عالم‌آرا* کسانی را که همراه شاه‌عباس از اصفهان حرکت کردند، تنها «جمعی از ملازمان موبک اقبال» ذکر نموده (منشی، همان)، *تاریخ نعیم* آن را دو - سه هزار نفر مملوک درم‌خریده می‌داند که زبده و گزیده سربازان شاه بوده‌اند. بعد از رسیدن به تبریز، به این تعداد، جمعی از «شرار دار و دیار» و «تولگی و گوک طولاق» [گدایان و ماجراجویان] اضافه شدند (کاتب چلبی، ۱۲۸۶ ق: ۲۰۴/۱؛ مصطفی حلبی، همان)، همچنین بر طبق مندرجات یادشده عثمانی، ذوالفقارخان قرامانی، حاکم اردبیل با «پانزده هزار سرباز» در تبریز به شاه پیوست، درحالی‌که حسب مندرجات *روضه‌الصفویه*، ذوالفقارخان تنها با سه هزار سوار در ناحیه‌النگ اوجان به اردوی شاه ملحق شد (جنابدی، ۱۳۷۸: ۷۶۸). لذا اغراق منابع عثمانی و بزرگ‌نمایی نیروی دشمنی که موجب شکست ایشان شد، در اینجا محل توجه است. این بزرگ‌نمایی قوای دشمن را درواقع نوعی توجیه شکست آنان از قزلباشان باید دانست.

۱. در مورد تلاش شاه‌عباس اول برای پنهان نگه‌داشتن حمله، این فراز از روزنامه ملاجلال به‌عنوان مثال محل توجه است: «قریب به کاروانسرای دانگ [جایی در میانه راه ساوه به قزوین] رومی با پسرش که در رکاب ظفرانتساب بودند، غایب شدند. نواب کلب آستان علی افشای راز خود نموده، فرمودند که: «رومی گویا از عزیمت ما به‌جانب تبریز خبردار شده.» حسب‌الحکم ... جمعی از عقب او رفتند و در حوالی ابهر آن رومی و پسرش را گرفتند... در رباط نیک‌پی سی نفر قزلباش به سرداری اسفندیاریبک عرب گیرلو به حبس طرق تبریز فرستادند و مقرر آنکه: «آینده را منع نکنند و رونده را نگذارند.» (تاریخ عباسی، ص ۳۴۵).

۲. حرکت سریع سپاهیان به‌سوی دشمن، هجوم، یورش. (معین، ۱۳۸۶: ۲۲۰/۱).

۳. صلوک: دزد، راهزن، عیار، فقیر، تهی‌دست، درویش، بدبخت و مستمند. (مثلاً: لاروس، ۷۴۳: المورد، ۶۶۱: معین، ۹۸۸).

شهر تبریز پس از ورود شاه صفوی به آن

تنها منبع صفوی که وضع شهر تبریز را بعد از قریب به بیست سال حاکمیت عثمانی بر آن به تصویر کشیده، تاریخ عالم‌آرای عباسی است.^۱ اسکندریبگ در تاریخ خود آن را طرفه ویرانه‌ای می‌خواند، چراکه در طول سال‌های اشغال، تبریز از تبریزی خالی بود و «رومیه در ویرانی خانه‌ها و عمارات شهر دقیقه‌ای [فرو گذاشت نکرده بودند]» (منشی، ۱۳۸۲: ۶۳۹/۲). ویرانی تبریز به دست عثمانی‌ها حقیقتی است که حتی مورخان ایشان هم در آثار خود، ضمن شرح چگونگی تصرف تبریز بدان اقرار کرده‌اند. به‌طور مثال مصطفی عالی در کنه‌الآخبار، و تعلیقی‌زاده محمد صبحی در «تبریزیه» و به‌خصوص شیخ وفایی محمد در «تواریخ غزوات سلطان مراد ثالث»^۲ به تفصیل بدان پرداخته‌اند.

حسب نظر اسکندریبگ «اگرچه در تمدای بیست سال که آن ملک در دست رومیه ماند، جمعی غارت‌زده بی‌بضاعت از اطراف و جوانب فراهم آمده، به‌قدر جمعیتی شده بود، اما از هر صد خانه‌ای پر زیب و زینت، یک خانه چنان نشده بود که ثلث آن حالت اول به هم رسانیده باشد» (منشی، همان). وضعیت شهر چنان بود که «شاه‌عباس را بر حال آن شهر... رقت شد» (هدایت، ۱۳۳۹: ۳۴۷/۸) و در آن شهر، حتی یک خانه که مناسب نزول شاه صفوی باشد، پیدا نشد، لذا شاه به شنب‌غازان رفت و در خانه مولانا وقوعی تبریزی فرود آمد. (واله اصفهانی، نسخه خطی، برگ ۱۸۲؛ منشی، همان‌جا). این در حالی بود که تبریز قبل از هجوم اوزدمیر اوغلی عثمان پاشا یکی از آبادترین و آراسته‌ترین بلاد ایران، و احتمالاً جهان بود؛ به‌طوری‌که «درنهایت معموری ... بود، چنانچه شصت هزار خانه معمور متمول در آن بلده جنت نشان مقیم بودند» (جنابدی، ۱۳۷۸: ۶۲۹) و مردم تبریز در «عمارت بیوت و مساکن و تزیین آن‌ها و اسباب و تجملات ما فی البیت به نوعی مبالغه» می‌کردند که «خانه

۱. البته صاحب زینت‌المجالس نیز به ویرانی شهر تبریز در عهد حکمرانی عثمانی‌ها اشاره نموده‌است، مثلاً اینکه: «آب مهران‌رود که از کوه سپند می‌آمد، و نهصد و چند کاریز ... [داشت که در] باغات صرف می‌شد، اکنون به شامت رومیان یک درخت و یک برگ سبز در آن دیار نمانده‌است.» (مجدالدین حسینی، ۱۳۶۲: ۷۷۸).

۲. شیخ وفایی محمد در مطلبی تحت عنوان «یازده ماه نبرد ناموفق برای بازپس‌گیری تبریز (با تکیه بر نوشته‌های یک سرباز)» به قلم نگارنده در نشریه تاریخ‌پژوهی (شماره ۸۵، سال بیست و یکم، پاییز و زمستان ۱۴۰۱، صص ۴۹ تا ۶۶) به‌اختصار مورد بررسی قرار گرفته‌است.

کمترین بازاری، شایستگی نزول امیر عالی‌قدری» را داشت (منشی، ۱۳۸۲: ۳۰۸/۱).

در شنب غازان شاه «به عرض جنود ظفر ورود پرداخت» و از لشکریانش سان دید. بنابراین مشخص شد که شش هزار سوار قزلباش از قورچی و غلام و سه هزار نفر از اتباع ذوالفقارخان و دو هزار نفر از توپچی‌های خراسان زیر علم وی حاضرند. البته اهل تبریز هم به ملازمت شاه صفوی آمدند (جنابدی، همان).

در ابتدای ورود شاه به حوالی تبریز، در قریه فیهوسنج (باسمنج امروز) که - امروز هم از نواحی حومه‌ای شهر تبریز به شمار می‌رود - مردم بی‌آنکه از حضور شاه صفوی خبر داشته باشند، به مجرد مشاهده سپاه قزلباش «فی الفور شعار شاهی سیونی ظاهر ساخته... تاب‌های دوازده‌ترک حیدری را که از خوف رومیه در زیرزمین‌ها و نهانخانه‌ها پنهان کرده بودند» بیرون آوردند و بر سر نهادند^۱ (منشی، ۱۳۸۲: ۶۳۹/۲). و هر کس از عثمانی‌ها که در آنجا بود، گرفتار کرده، کشتند. بعد از اینکه شاه در شنب غازان مستقر شد، مردم تبریز باز «از طایفه رومیه هر کس در شهر و نواحی اطراف بود، گرفته، به پایه سریر اعلی آورد، به قتل می‌رساندند» (منشی، همان) و حتی برخی از ایشان چون احتمال می‌دادند که شاه از سر خون اسیران عثمانی بگذرد، اسیر خود را کشته و سرش را به خدمت وی می‌آوردند. و «الحق تبریزیان در این ماده به نوعی مبالغه نمودند که جمعی را [که] در عرض بیست سال با تبریزی وصلت کرده، دختر تبریزی در خانه داشتند، و از او فرزندان به هم رسیده بود، پدر و برادر و اقوام آن دختر قرابت سببی را منظور نداشته، ایشان را از زوجات و فرزندان جدا کرده، به قتل می‌رسانیدند.» (منشی، همان‌جا). میزان خشونت ذکر شده در این قضایا شگفت‌آور است، به طوری که در روز اول ورود شاه «تبریزی و قزلباش... قریب به هفتصد سر... و قریب به پنجاه نفر زنده» آوردند. (ملاجلال، ۱۳۹۸: ۳۴۶). نگارنده بر این اعتقاد

۱. در اهمیت کلاه دوازده‌ترک قزلباشی نزد عثمانیان، و درجه نفرت آنان از این سرپوش، که در واقع نشانه صفویان نیز به شمار می‌رفت، و میزان خطرناک بودن این اقدام اهل تبریز، به فتوای شیخ‌الاسلام عثمانی که در دوره ضعف و انحطاط صفویان درباره این کلاه صادر شده، اشاره می‌شود: «زید مسلم قزلباش کفره سنه مخصوص اولان قالیباغی رضاسیله باشنه گیسه، نه لازم اولور؟ الجواب: تجدید ایمان و نکاح.» (سؤال: اگر یکی از مسلمانان - زیدنامی - کلاه مخصوص کفار قزلباش را با رضایت خود بر سر بگذارد، حکمش چیست؟ جواب: باید ایمان خود را و نیز نکاحش را تجدید کند.) (شیخ‌الاسلام یثنی شهرلی عبدالله افندی، ۱۲۶۶ق: ۱۸۱). بنابراین معلوم می‌شود که اهل تبریز به چه کار پرمخاطره‌ای دست زده‌اند.

است که این رفتارهای خشونت‌بار به احتمال پاسخ رفتارهایی است که عثمانی‌ها به هنگام تسخیر تبریز و نیز در طول قریب به بیست سال حکمرانی خود بر مردم این دیار، از خود به نمایش گذاشتند. شرح آن تعاملات علاوه بر آنچه در منابع صفوی آمده، در تواریخ و رساله‌های عثمانی هم درج گردیده‌است. به‌طور مثال گوشه‌هایی عجیب از آن رفتارها را در «تبریزیه» تعلیقی‌زاده^۱ یا کنه‌ال‌اخبار مصطفی عالی می‌توان دید. در کنه‌ال‌اخبار مورخ شهیر عثمانی از رفتار پاشای تبریز در سرکوب شورش سپاه عثمانی مستقر در آن شهر به دلیل تنزل ارزش پول، که اهل تبریز هم خواه‌ناخواه با آن موافقت کردند، چنان به درد می‌آید که می‌نویسد: «به لشکر اکراد و سگبانان شخص پاشا در مورد غارت اولاد و عیال اهل تبریز و ایراد خسارت به دارایی‌های آنان رخصت داده شد... اباکار مخدره و نسوان عقیفه موقره بر نطع مراد تصرف [نشستند]... اگرچه بدون شک اخذ انتقام از طرف پاشا لایق نام و ناموس است، اما اینکه اهل و عیالشان بعد از غارت و خسارت به شکل برده و کنیز به فروش برسند، ظلم صریحی است که امت‌ها در آن متفق‌اند.» (عالی، ۲۰۱۹: ۳-۱۰۸۲).

نبرد صوفیان؛ آغاز بازپس‌گیری سرزمین‌های اشغالی

حکمران عثمانی تبریز و آذربایجان به هنگام ضدحمله شاه‌عباس «سرخوش‌علی پاشا» بود. (پچوی، ۱۲۸۳ق: ۲۵۸/۲). علی پاشا بعد از مرگ احمد پاشا به این منصب منصوب شده بود.^۲

در زمان حمله شاه‌عباس اول، علی پاشا به کار سرکوب شورش غازی بیگ کرد مشغول بود که در قلعه «قارنی یاریق» سنگر گرفته بود. او توانست بعد از محاصره قلعه مذکور، آن

۱. شرحی که تعلیقی‌زاده محمد صبحی در اثر مختصر خود از رفتارهای خشونت‌بار عساکر عثمانی با مردم تبریز ارائه می‌دهد، گوشه‌هایی از زوایای این واقعه تاریخی را آشکار می‌سازد. او که خود شاهد عینی وقایع بوده، ضمن بیان درازدستی‌ها و تعدیات گسترده سپاه عثمانی به جان و مال و عرض و آبروی اهل تبریز، در جایی از این رساله می‌گوید: «نه بر طفل ترجم شد، و نه از پیر شرم و آرم، و هیچ‌کس نتوانست بگوید که: چرا؟ و به چه جرمی؟» (تبریزیه، نسخه خطی، برگ ۲۲ و ۲۳).

۲. بعد از درگذشت احمد پاشا، والی تبریز، در اواخر صفر سنه مزبوره [۱۰۱۱ق.] مقام بیگلربیگی تبریز به همراه منصب وزارت، به علی آغا، میرآخور معزول اعطا گردید. بعد از حضور او در تبریز اوجاغ [أجاق] ملغارجالی علاوه بر ظلم و تعدی به رعایا، به کردهای مطیع دولت هم ستمگری پیشه کرد. در نتیجه غازی بیگ، حاکم سلماس از شاه‌عباس استمداد جست. (فرائضی زاده، ۱۲۲۰ق: ۵۹۴/۱).

قلعه را ابتدا با هجوم و سپس با مذاکره و صلح از دست وی به درآورد و به زکریا بیگ کرد بسپارد. علی پاشا، بعد از دریافت خبر حمله قزلباشان رو به سوی تبریز نهاد. در میانه مسیر و در شهر مرند عساکر نخجوان و ایروان که برای کمک بدو پیوسته بودند، از او جدا شدند و به سرزمین‌های خود رفتند. جدایی عساکر نخجوان و ایروان از سپاه علی پاشا تقریباً در تمامی منابعی که بدان‌ها مراجعه شد، امری عادی تلقی شده است، اما صاحب جهان‌آرای عباسی بر این اعتقاد است که عساکر مزبور «از مراقت تخلف نموده، روانه الکای خود گردیدند» (وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۱۵۳) و این، بدان معناست که در این زمان بین عثمانیان هم اختلافاتی وجود داشته است.^۱ صاحب فنلکه هم بر وجود اختلاف بین سران عثمانی صحنه می‌گذارد. او می‌نویسد: «نخجوانی‌ها با عدم اعانت به علی پاشا به او غدر ورزیدند و به پادشاه خیانت کردند، و گرنه چنانچه اقدام و اهتمام این [پاشا] با معاونت آنان همراه شده بود، حال بر گونه‌ای دیگر بود» (کاتب چلبی، ۱۲۸۶ق: ۲۰۶/۱). به‌رحال بین قوای عثمانی و صفوی «جنگ نمایان شد» (ملاجلال، ۱۳۹۸: ۳۴۷) و گرچه عثمانی‌ها در ابتدا «آثار جلادت ظاهر ساخته، متواتر حملات دلیرانه می‌نمودند» (منشی، ۱۳۸۲: ۶۴۱/۲) و «با آنکه مخالفان زیاده از عساکر فیروزی مآثر بودند و توپ و تفنگ بسیار کار می‌فرمودند» (جنابدی، ۷۶۹)، با تدابیر شاه و سرداران وی، شکست در صفوف سپاه عثمانی افتاد و به هزیمت رفتند.

در این جنگ دو سپاه عثمانی و صفوی در ناحیه‌ای به نام «حاجی حرامی» از توابع صوفیان، به هم برخوردند. ملاجلال منجم می‌گوید که «محل جنگ موسوم به دزک خواجه ولی جان بود»^۲ و به محض رویارویی دو سپاه، «فی الفور تلاقی چرخچیان^۳ دست داد» (ملاجلال، ۱۳۹۸: ۳۴۷). صاحب فنلکه تاریخ محل استقرار سپاه عثمانی را موضعی به نام «اذن‌ب» می‌داند (کاتب چلبی، ۱/۲۰۴) و نویسنده تاریخ نعیمه آن را «زینت» [یا «ازینت»] می‌خواند (مصطفی حلبی، ۱۲۸۱ق: ۳۴۴/۱). او تعداد عساکر عثمانی را «شاید هزار و پانصد»

۱. طرز نوشتار واله اصفهانی در خلد برین هم مؤید این معنی است. (نسخه خطی مجلس شورای اسلامی، برگ ۱۸۲).

۲. مصحح تاریخ عباسی بر این اعتقاد است که این محل روستای خواجه دیزج در ۱۵ کیلومتری غرب تبریز است (پانویس ص ۳۴۷)، اما نگارنده این اسم را به نام روستای «خواجه‌مرجان» شبیه‌تر می‌داند که امروزه در میانه راه تبریز به صوفیان است و شاید به‌مرور زمان کلمه دزک = دیزج از ابتدای آن حذف شده.

۳. مقدمه الجیش، واحد پیشرو، طلیعه سپاه، یگان پیشراول.

نفر و «عساکر روافض» را «اضعاف مضاعف» ایشان می‌داند. (مصطفی حلبی، ۱۲۸۱ق: ۳۴۵/۱) همچنانکه صاحب فذلکه نیز سپاه عثمانی را «عشر عاشر» لشکر صفوی می‌شمارد (کاتب چلبی، ۱۲۸۶ق: ۶/۱-۲۰۵)، اما اسکندربیک ترکمان و مؤلف خلد برین شماره سپاه علی پاشا را «پنج هزار کس کمابیش» عنوان می‌کنند و می‌گویند در سپاه شاه هم «زیاده از پنج - شش هزار کس نبود». (منشی، ۱۳۸۲: ۶۴۰/۲؛ واله اصفهانی، نسخه خطی، برگ ۱۸۲). جنابدی تعداد عساکر عثمانی را دوازده هزار سوار می‌داند (جنابدی، ۱۳۷۸: ۷۶۹). بنابراین در این جنگ اگر عدد سپاه عثمانی بیش از قزلباشان نبود، به‌طورقطع کمتر هم نبوده‌است.

جنگ بین عساکر عثمانی و قزلباشان در ۲۲ ربیع‌الثانی ۱۰۱۲ق. درگرفت و به پیروزی لشکر صفوی انجامید. تعدادی از سران سپاه عثمانی از جمله محمود پاشا، بیگلربیگ سابق نخجوان و خلیل پاشا، بیگلربیگ آخسقه کشته شدند و خود علی پاشا به اسارت درآمد. (مصطفی حلبی، ۱۲۸۱ق: ۳۴۶/۱). «قریب به هشت هزار^۱ سربریده شد و هشت عدد توپ با باروت و مصالح و پنج هزار تفنگ» از عساکر عثمانی به غنیمت گرفته شد. (ملاجلال، ۱۳۹۸: ۳۴۸). نبرد صوفیان، اولین پیروزی مهم و قاطع و تعیین‌کننده صفویان بر سپاه عثمانی در آغاز ضدحمله شاه‌عباس اول در مسیر بازپس‌گیری آذربایجان و بقیه سرزمین‌های از دست‌رفته در زمان پدرش بود.

سرنوشت قلعه عثمانی تبریز

شاه‌عباس بعد از غلبه بر سپاه عثمانی روی به قلعه تبریز آورد. این قلعه که در ابتدای اشغال تبریز توانسته بود یازده ماه در برابر حملات حمزه میرزای ولیعهد دوام آورد^۲، این بار

۱. با توجه به اینکه در طول هجده سال و نیم اشغال تبریز بخشی از عساکر عثمانی از اهالی ایالت‌های دیگر که مأمور به خدمت موقت در قلعه آن شهر شده بودند، در آن سکنی گزیدند و ماندگار شدند، و نیز زادوولد ایشان، و گردآمدن جمعی قلیل از اهل تبریز (مجدالدین حسینی، ۱۳۶۲: ۷۷۷). این آمار به اعتقاد نگارنده قابل‌قبول است. به‌طور مثال سلطان عثمانی طی حکم (سند) شماره ۲۳۲ مندرج در صفحه ۱۱۰ دفتر مهمه ۶۶ به جعفر پاشا، بیگلربیگ تبریز دستور می‌دهد که از اعزام عساکر وان که در تبریز توطن گزیده‌اند، به گنجه، خودداری کند.

۲. شرح مقاومت یازده‌ماهه قلعه عثمانی‌ها در تبریز در برابر حملات حمزه میرزا در اثر برجای‌مانده از یک سرباز عثمانی به نام شیخ وفایی محمد مندرج است که شرح آن در پانویس شماره ۲۱ مندرج در صفحه ۱۱ همین مقاله گذشت.

مقاومت چندانی نکرد. زمانی که قزلباشان به فرمان شاه قلعه را محاصره کردند و «از چهار طرف آغاز بردن جر و سبیه^۱ و افراشتن حواله و انباشتن خندق نمودند» (واله اصفهانی، نسخه خطی، برگ ۱۸۴)، ناچار به صلاح و صوابدید «میرم ولد میرمجتبی» که در میان عثمانی‌ها با اظهار تسنن، مفتی ایشان شده بود، و نیز جمعی از تبریزیان داخل قلعه، امان خواستند.^۲ (واله اصفهانی، همان). صاحب تاریخ نعیمه می‌گوید: چون شاه «تعدادی از حیوانات مسلوبه‌العقول^۳ از امرای سپاه عثمانی را که قبول مذهب باطل ایشان کرده بودند، پیش خود آورد و آنان را وکیل و سفیر خود [پیش اهل قلعه] قرار داد، [و] قلعه‌نشینان وقتی کثرت نیروی صفویان و قلت عدد خودشان را دیدند، به سبب اندک بودن آذوقه و مهمات، و ناامیدی از رسیدن امداد از جانب سلطان، پس از بیست روز محاصره، ناگزیر در نیمه جمادی‌الاولی ۱۰۱۲ق. تسلیم شدند.» (مصطفی حلبی، ۱۲۸۱ق: ۳۴۸/۱). از مقایسه مندرجات آثار دو طرف معلوم می‌گردد که دیدگاه هر دو سو به هم شبیه است؛ بدین معنی که قلعه‌نشینان در ابتدای کار قصد مقاومت داشتند، اما چون هجوم جدی شاه و کثرت و قوت سپاه او و ضعف خود را مشاهده نمودند، از در تسلیم درآمدند، به‌خصوص که شاه تسلیم‌شوندگان را به بخشش و نوازش وعده می‌داد و دلگرم می‌ساخت. (منشی، ۱۳۸۲: ۶۴۰/۲).

بدین ترتیب شاه صفوی با دادن امان به اهل قلعه، قلعه عثمانی تبریز را بعد از گذشت قریب به دو دهه از بنای آن مسخر ساخت. مورخان عثمانی همچون حاجی خلیفه و مصطفی حلبی مدعی‌اند که شاه صفوی به عهد امان خود وفا نکرد و «کلاب روافض را

۱. جر به معنای دامنه کوه و سبیه نوعی دیوار یا بنای رفیع سریع‌الاحداث و حواله نیز به همین معنی بوده که در مقابل دیوار قلعه ساخته می‌شد تا مهاجمان از آنجا مجال نبرد برابر با مدافعان قلعه را - که در حالت عادی در مکانی بلندتر و مشرف بر ایشان قرار گرفته بودند - داشته باشند. سبیه همچنین نقش سنگر و جان‌پناه را نیز داشت. به‌طور معمول از هر جانب قلعه سبیه‌ای احداث می‌شد و کار بنا و هجوم از هر سبیه را به سرداری می‌سپردند. عنوان «جر و سبیه» در کتب صفوی به کرات ذکر شده‌است، مثلاً در حملات حمزه میرزای ولیعهد به قلعه عثمانی‌ها در تبریز (مثال: نطنزی، ۱۳۵۰: ۱۷۶).

۲. چون اهل قلعه از شکست و گرفتاری علی پاشا و آمدن حکام قلاع [برای عرض فرمان‌برداری] و پیش رفتن سبیه‌ها و به زیر برج رفتن نقب‌ها اطلاع یافتند، به امان درآمدند (تاریخ عباسی، ۱۳۹۸: ۳۴۸).

۳. مورخ شهیر عثمانی در اینجا به‌طور ضمنی اقرار می‌کند که جمعی از امرای عثمانی به سپاه صفوی پیوستند و متابعت ایشان را قبول کردند و حتی منصب و مسؤولیت گرفتند. او آنان را حیواناتی می‌نامد که عقل‌هایشان از ایشان سلب شده‌است.

علیه اهل قلعه اغرا نمود»^۱ (حلبی، همان) و آنان هم به اسیر نمودن ایشان و غارت مال و منالشان پرداختند؛ به طوری که قاضی عثمانی تبریز، شیخی افندی [یا: شیخ افندی]، که از شاه امان گرفته بود^۲ و با جمعی از عثمانیان به طرف وان در حال عزیمت بود، کشته شد. (کاتب چلبی، ۱۲۸۶ق: ۲۰۷/۱). این دو منبع بر اینکه زنان تبریز [یعنی زنان عثمانی مقیم قلعه تبریز] مطابق «دأب قبیح» قزلباشان به گروه فاحشه‌ها ملحق شدند و اعراض مسلمین [یعنی عثمانی‌ها] هتک شد، تصریح می‌کنند.^۳ (حلبی، همان‌جا). منابع صفوی در خصوص تعرض به زنان عثمانی چیزی ننوشته‌اند، جز اینکه ملاجلال می‌گوید: گرچه حکم شد که هر کدام از اهل قلعه که خواست برود، کسی را همراه ایشان کرده، آنان را به وان رسانند، اما «چون اکثر مردم آن جماعت در جنگ علی پاشا کشته شده بودند، زنان و فرزندان ایشان ماندند.» (ملاجلال، ۱۳۹۸: ۳۴۸-۹). یعنی در اینجا نه تنها از تجاوز و تعدی مطرح شده در منابع عثمانی صحبتی به میان نمی‌آید، بلکه «بعضی از آن طبقه [یعنی رومیان] که اراده توقف نمودند، به وعده کریمانه وفا فرموده، علوفه و مرسوم مضاعف زمان رومیه قرار داده سالیانه را به یک‌دفعه زر نقد در دامن ایشان ریختند و هر کس اراده رفتن داشت، مرخص ساختند.» (منشی، ۱۳۸۲: ۶۴۲/۲). بدین ترتیب معلوم می‌شود که حتی جماعتی از عثمانی‌ها در تبریز باقی ماندند و به صفویان پیوستند. روایت عثمانی از آن جهت می‌تواند مورد تردید واقع شود که شاه‌عباس مآل‌اندیش فتح قلعه‌های دیگر عثمانی را پیش رو داشت و هرگونه بدرفتاری با تسلیم‌شدگان یا تعدی به زنان قلعه تبریز در قلعه‌های دیگری که می‌بایست فتح شوند، انعکاس نامناسبی می‌یافت و آنان را به مقاومت تا آخرین نفس می‌کشاند و کار بازپس‌گیری مناطق از دست‌رفته سخت‌تر می‌شد.

بالافاصله بعد از تسخیر قلعه عثمانی تبریز، حکم شد که بسطام آقای داروغه و مقصود

۱. سگان شیعی را علیه اهل قلعه تحریک کرد (به جان قلعه‌نشینان انداخت).

۲. در یکشنبه سیزدهم جمادی‌الاول عرضه قاضی شیخ، که قاضی افندی آن حدود بود، رسیده، التماس عفو گناه خود و اهل قلعه نمود (ملاجلال، ۱۳۹۸: ۳۴۸).

۳. یعنی صفویان زنان اهل قلعه را مورد تعرض قرار دادند و آنان را به روسپی‌گری واداشتند و این دأب و عادت ایشان بود. کاتب چلبی هم می‌نویسد: «شاه دخی تبریزبانک رجال و نسوانی دأب و عادت اوزره هب بردن غوغایه هجوم ایتدردیگندن پک چوق اویفونسزلقلر وقوعه گلمشیدی.» (کاتب چلبی، ۱۲۸۶ق: ۲۰۷/۱).

بیگ، ناظر بیوتات به ضبط [صورت‌برداری و ثبت و نگه‌داری] اسباب و اموال و تجهیزات موجود در قلعه و نیز پرستاری از اهل و عیال مقتولان بپردازند. قرچقای بیگ هم با جمعی از غلامان خاصه شریفه به محافظت از خود قلعه و منازل کشته‌شدگان اقدام نماید. (واله اصفهانی، نسخه خطی، برگ ۱۸۴). نیز بعد از حدود دو دهه «مرشد احمد، شیخ‌الاسلام اردبیل» و «ولد مرحومی مرشد حسین مجتهد، خطیب شهر تبریز»، به دستور شاه صفوی در مسجد جهان‌شاه و در منابر و مساجد خطبه اثنی‌عشر خواندند. (ملاجلال، ۱۳۹۸: ۳۴۸). این کار به احتمال پاسخ به اقدام سپاه عثمانی بعد از تسخیر تبریز بود که برای اعلان حاکمیت اهل تسنن «در جامع شریف اوزون حسن و در محله‌های دیگر - که در آن‌ها صدها سال نه‌تنها حمد خدا و نعت حضرت مصطفی علیه‌السلام نشده، که به اصحاب شایسته او نیز اهانت شده بود - خطبه خاقانی خوانده شد» (حریمی، ۱۳۹۲: ۹-۱۵۸)؛ یعنی خلفای چهارگانه اهل سنت مدح گردید و برای سلطان عثمانی دعا شد.

بعد از بازپس‌گیری تبریز، گرچه بیشتر صاحبان خانه‌ها و بناهایی که در قلعه عثمانی آن شهر احداث شده بود، مرده بودند، اما عثمانی‌های تبریز و به‌خصوص فرزندان و بستگان آن قوم را «علاقه خاصی که لازم ارباب تعلق و ناگزیر نشاء بشریت است» (منشی، ۱۳۸۲: ۶۵۱/۲)، به «عمارات بلند و سراهای آسمان پیوند و حمامات و مستغلات مرغوب و اسواق و کاروان‌سراهای خوب» (خلد برین، نسخه خطی، برگ ۱۹۰) آنجا بود که در طول بیست سال^۱ «از روی فراغ بال و رفاه حال» (خلد برین، همان) ساخته بودند. به همین دلیل شاه صفوی برای قطع این علاقه و دل‌بستگی^۲ دستور داد آن قلعه را با هر آنچه در آن احداث شده بود، با خاک یکسان سازند. این مأموریت را بر عهده اهل تبریز گذاشتند و بدین ترتیب

۱. منشی این مدت را سی سال دانسته‌است! (عالم‌آرا، جلد دوم، ۶۵۱).

۲. درباره دل‌بستگی عثمانی‌های مقیم تبریز به آن شهر حتی چندین سال بعد از بازپس‌گیری آن توسط صفویان، این سطور از سفرنامه دُن گارسیا د سلیوا فیگوئرا شاهد مدعا است. فیگوئرا در زمان حمله خلیل پاشا، وزیر اعظم و سردار سپاه عثمانی که بعد از عبور از تبریز، در سراب از قرچقای خان شکست خورد و صلح کرد، در ایران بود. او می‌نویسد: «شهر زیبای تبریز... پس از عقب‌نشینی سپاه ایران... وضعی چنان رقت‌بار داشت که حتی عثمانی‌ها هنگامی که آن را بدان صورت ماتم‌زده، و دشت بسیار زیبا و حاصلخیزش را سرتاسر خراب یافتند، از ابراز تأسف خودداری نکردند...؛ بخصوص کسانی از سپاه عثمانی که سال‌ها در پادگان آن شهر زیسته بودند، بیش از همه از این ویرانی متأثر شدند.» (فیگوئرا، ۱۳۶۳: ۲۹۸).

از قلعه عثمانی تبریز اثری بر جای نماند. (منشی، همان).

نتیجه

مورخان عثمانی بر این نکته اقرار می‌کنند که بازپس‌گیری تبریز و آذربایجان از طرف شاه‌عباس اول نتیجه ظلم کارگزاران ایشان به رعایا و دست‌درازی و طمع در مال ایشان است که باعث شد هم‌پیمانان ایشان، از جمله کردها به صفویان روی آورند. اسناد دفاتر مهمه عثمانی نیز بر این ظلم‌ها صحنه می‌گذارند. شورش‌های وسیع آناتولی که در تواریخ عثمانی با عنوان «جلالی عصیانلاری» خوانده می‌شود، و نیز جنگ با هابسبورگ‌ها در مجارستان در کنار ظلم کارگزاران عثمانی آذربایجان و بغداد، و نیز سیاست‌های درست شاه‌عباس باعث شد که کار بازپس‌گیری مناطق اشغالی بدون توقف پیش برود. عدم ارسال به‌موقع قوای کمکی از سوی سلاطین جوان عثمانی که خود گرفتار بازی قدرت خواجه‌سرایان و دیوان‌سالاران بودند، در هزیمت قوای عثمانی مزید بر علت شد. در اولین گام، شهر مهم تبریز بازپس گرفته شد. شیوه برخورد اهل تبریز با پادشاه صفوی و سپاه وی و نیز نحوه بازپس‌گیری آن شهر و سرنوشت قلعه عثمانی تبریز در این تحقیق براساس منابع طرفین رقیب مورد بررسی قرار گرفته‌اند و معلوم می‌سازند که عثمانی‌ها بعد از قریب به بیست سال حکمرانی بر تبریز و آذربایجان نتوانستند افکار عمومی اهل این مناطق را با خود همراه

۱. مطابق نوشته صاحب‌کنه‌الخبار قلعه عثمانی‌ها در تبریز به گرد باغ شاه بنا گردید (عالی، ۲۰۱۹م: ۱۰۶۳)، چراکه باغ مزبور با دیوارهایی محصور بود و عثمانی‌ها از همین دیوارها به‌عنوان دیوار قلعه استفاده کردند. اسکندریبگ و جنابدی می‌گویند که عثمان پاشا قلعه را در محل «دولتخانه تبریز» (دولتخانه شاه‌طهماسب) ساخت (منشی، ۱۳۸۲: ۱۳۸۲/۱؛ جنابدی، ۱۳۷۸: ۶۳۳). صاحب‌سرفنامه بر این اعتقاد است که چون حصار اطراف دارالاماره تبریز - که «هشت‌بهشت» نام داشت - در کمال استحکام بود، لذا عثمان پاشا تصمیم گرفت که همان حصار را تعمیر کند و برج و باره و بدن ترتیب نماید. (بدلیسی، ۱۳۷۷: ۲۷۴/۲). محل دولتخانه و باغ شاه در جوار میدان صاحب‌آباد بوده که امروز صاحب‌الامر خوانده می‌شود. این مکان که کاخ هشت‌بهشت در عهد آق‌قویونلوها در آن بنا شده بوده، از آن زمان تا به امروز در محله دوهچی (شتریان) تبریز واقع است. با توجه به وسعت محله دوهچی و محلات مجاور آن یعنی ششگلان و سرخاب، و وسعت قلعه که ۱۲۷۰۰ آرشین بوده (پچوی، ۱۲۸۳ق: ۱۰۰/۲) نیز تصریح اولیاء چلبی بر اینکه قلعه تبریز در داخل شهر و تا وسط خیابان شاه به شکل مربع سنگین‌بنیاد بنا شده بوده و دری نیز در سمت محله «شام [سنب] غازان» داشته (سیاحتنامه، ۲۴۷/۲). این موضوع که قلعه عثمانی تبریز محدوده ربع رشیدی را - که در سمت ولیان کوه واقع است - نیز دربر گرفته باشد، چندان محتمل به نظر نمی‌رسد. مضافاً اینکه نگارنده در منابع و اسناد عثمانی در دسترس اشاره‌ای دال بر این موضوع مشاهده نکرده‌است. در بنای قلعه عثمانی‌ها «عمارات تبریز» (نطنزی، ۱۳۵۰: ۱۷۰) و «تمامی سنگ‌های مزارات که در [محله‌های] سرخاب و گجیل و چزنداب بود و هر یک به قیمت اعلی ترتیب یافته بود» (قمی، ۱۳۵۹: ۷۸۵/۲)، کنده و استفاده شد، و طبعاً این اقدام خسارتی عمیق به تاریخ تبریز وارد آورد.

سازند و در دل‌های ایشان نسبت به خود علقه و دل‌بستگی به وجود آورند؛ برعکس، چنان رفتار کردند که حتی کردهای سرحدی که عموماً اهل سنت و با عثمانیان هم‌مذهب بودند و در ابتدا، در هجوم به صفویان در کنار ایشان ایستادند، از آنان کناره گرفتند و حمایت صفویان را خواستار شدند و علیه عثمانی وارد جنگ گردیدند.

منابع

کتاب‌ها

- ادرنه‌لی، محمد بن محمد (۱۲۷۶ق.)، *نخبة‌التواریخ و الاخبار*، استانبول: تقویم‌خانه عامره.
- اشیپولر، برتولد، لمبتون، آن، لوئیس، برنارد، هولت، پیتر مالکوم (۱۳۷۸)، *تاریخ اسلام کمبریج*، ترجمه احمد آرام، تهران: امیرکبیر.
- پچوی، ابراهیم افندی (۱۲۸۳ق.)، *تاریخ پچوی*. استانبول: مطبعة عامره.
- جنابدی، میرزا بیگ (۱۳۷۸)، *روضه‌الصفویه*، به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- حقی اوزون چارشی‌لی، اسماعیل (۱۳۷۲)، *تاریخ عثمانی*، ترجمه وهاب ولی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- حلبی افندی، مصطفی (۱۲۸۱ق.)، *روضه‌الحسین فی خلاصة‌أخبار‌الخافقین مشهور به تاریخ نعیمه*، استانبول: مطبعة عامره.
- سلانیکلی، مصطفی افندی (۱۲۸۱ق.)، *تاریخ سلانیکلی*، استانبول: مطبعة عامره.
- شاملو، ولی‌قلی بن داود قلی (۱۳۷۵)، *قصص‌الخاقانی*، تصحیح سیدحسن سادات ناصری، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- شیخ الاسلام یعنی شهرلی عبدالله افندی (۱۲۶۶ق.)، *بهجة‌الفتاوی مع النقول*، به اهتمام: محمد فقهی العینی، استانبول: دارالطباعة عامره.
- صولاق‌زاده، محمد همدی چلبی (۱۲۹۸ق.)، *صولاق‌زاده تاریخی*، استانبول: مطبعة محمود بک.
- فرائضجی‌زاده، محمدسعید (ج اول در ۱۲۲۰ و ج دوم در ۱۲۵۲ق.)، *تاریخ گلشن معارف*، استانبول: دارالطباعة عامره.
- فریدون بیگ، نشانجی احمد (۱۲۶۴ و ۱۲۶۵ق.)، *منشآت السلاطین*، استانبول: تقویم‌خانه عامره.
- قره‌چلبی‌زاده، عبدالعزیز افندی (۱۲۴۸ق.)، *تاریخ روضة‌الابرار المبین بحقائق الاخبار*، مصر: مطبعة بولاق.
- کاتب چلبی (حاجی خلیفه) (ج اول در ۱۲۸۶ و ج دوم در ۱۲۸۷ق.)، *مصفی، فذلکه تاریخ*،

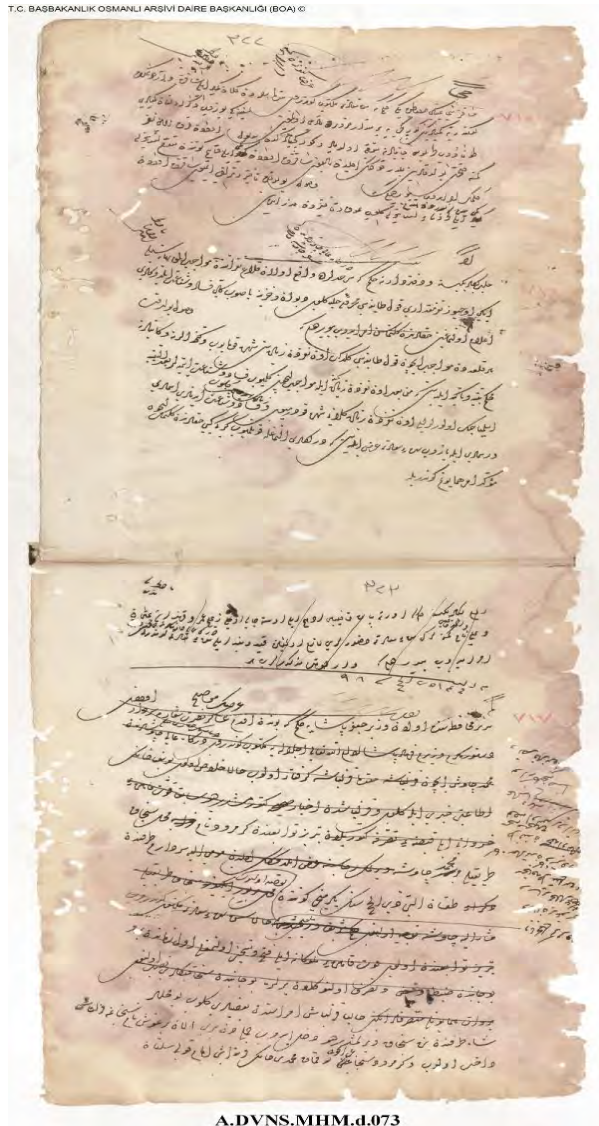
- استانبول: مطبعة جریده حوادث.
- منجم یزدی، ملاجلال‌الدین (۱۳۹۸)، *تاریخ عباسی*، تصحیح: مقصودعلی صادقی، تهران: نگارستان اندیشه.
 - منشی ترکمان، اسکندریگ (۱۳۸۲)، *تاریخ عالم‌آرای عباسی*. به اهتمام ایرج افشار، تهران: امیرکبیر.
 - افوشته‌ای نطنزی، محمود بن هدایت الله (۱۳۵۰)، *نقاوه‌الانار فی ذکرالاکخیار*، به اهتمام احسان اشراقی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
 - واله اصفهانی، محمد یوسف، *خلد برین* (حدیقه پنجم از روضه هشتم)، نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
 - وحید قزوینی، میرزا محمدطاهر (۱۳۸۳)، *تاریخ جهان‌آرای عباسی*، تصحیح: سیدسعید میرمحمد صادقی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
 - هدایت، رضاقلی‌خان (۱۳۳۹)، *تاریخ روضه‌الصفای ناصری*، تهران: انتشارات خیام.

کتاب‌های ترکی

- Âlî, Gelibolulu Mustafa (2019). *Künhü'l-Ahbâr*, Yayına hazırlayan: ffff D İA Ai ÇvvğğğğAA Kkrr a: Salmat Basım Yayincilik.
- Kutukoglu, Bekir (1993), *Osmanli-Iran Siyasi Munasebetleri (1578-1612)*. Istanbul: Istanbul Fetih Cemiyeti.

ضمیمه

سند دو برگی اشاره شده در پانوشت صفحه سوم مقاله:



T.C. BAŞBAKANLIK OSMANLI ARŞIVI DAİRE BAŞKANLIĞI (BOA) ©



A.DVNS.MHM.d.073

قرائت سند فوق:

شرح اولیه:

این سند در دو صفحه نوشته شده‌است و بنابراین دو بار به آن کد اختصاص یافته‌است. شماره سند ۷۱۷ است که در صفحات ۳۲۳ و ۳۲۴ دفتر مهمه شماره ۷۳ عثمانی درج شده‌است. سند حاضر خط خوردگی‌های زیادی دارد که معلوم می‌کند جملاتی از آن را نوشته و سپس حذف کرده‌اند، یا عبارات و جملات را تغییر داده‌اند. در اینجا به دلیل اهمیت سند (که اشاره به حضور مهدی‌قلی خان چاوشلو، حکمران اردبیل در دربار عثمانی دارد که از طرف شاه‌عباس اول برای مذاکرات صلح رفته بود و صلح اول استانبول حاصل مأموریت اوست) و برای معلوم شدن سیاق نامه‌نگاری در اسناد عثمانی، کلمات خط خورده به صورت بولد یا سیاه از سایر قسمت‌های متن نامه متمایز شده‌اند. دلیل دیگر اهمیت این سند در مورد مجادله و تصمیم‌گیری در خصوص تعیین مرزهای بین دو دولت است به‌عنوان نمونه.

کد سند: A_DVNS_MHM_d_073_00163

موضوع سند: اختلاف مرزی ایران و عثمانی در مناطق گرمرو و آلان بزغوش

بازخوانی و ترجمه متن سند:

یوم الاحد

فی ۱۴ ذی‌الحجه سنه ۹۸ [۹۹۸ق.]

[برابر با یکشنبه ۲۲ مهر ۹۶۹ش. و ۱۴ اکتبر ۱۵۹۰م.]

تبریز محافظه سنده اولان وزیر جعفر پاشابه حکم که:

بوندن اقدام عرضک موجبجه عساکر نصرت شعارمه سردار اولان دستور مکرم، وزیرم فرهاد پاشا ادام الله تعالی اجلاله یه مکتوب گوندروب، دیاربکرده زعامتکز درگاه عالی چاوشلرندن، محمد چاوش ایچون قزلباشه مقدا قزلباشه گرفتار اولوب، حالا خلاص اولوب، یوسف خانک اطاعتی خبری ایله گلوب، و قزلباشدن اخبار صحیحه گتورمشدیر دیو، سابقا قوت قاهره خسروانم ایله قبضه تصرفه گتوریلان تبریز توابعنده گرمرو نام

محل سنجاق طریقیله محمد چاوشه ویرلمک رجاسنه عرض ایلدووکک اجلدن مومی الیه سردارم طرفندن دکران طقسان آلتی ذی‌الحجه سنک یگرمنجی گونندن توجیه اولنوب، و بالجمله گرمورد و الان بزغوش و سایر محللر سنجاق طریقیله سده سعادتمدن کا [افتادگی دارد] و سردار طرفندن نیچه مستحقره توجیه اولنوب، بروات عالیشانمله ویرلمشدی بو آنه گلنجه ضبط و تصرفلرنده ایکن محل مزبور ایکوز سنجاق طریقیله مشارالیه چاوشه توجیه اولنوب، حکم شریف وریلوب ویرلمشدی. حالا سده سعادتمه مکتوب گوندروب، تبریز توابعنده اولوب، قوت قاهره ملوکانه ايله فتح و تسخیر اولنمقله، اول زماندن برو بو جانبدن ضبط و تصرف اولنوگلان یرلره بو جانبدن سنجاق‌گلری نصب اولنوب، بروات همایونله متصرفلر ایکن حالیا قزلباش امراسندن بعضیلری گلوب، بو محللر شاه طرفندن بزه سنجاق ویرلمشدر دیو، دخل ایدوب، جمله دن بری الان بزغوش نام سنجاعه قزلباش داخل اولوب، و گرمورد سنجاعی ایچون توقماق محمدی خانک قرنداشی، امام قولی سلتان

ادامه سند در صفحه ۳۲۴ با کد:

A_DVNS_MHM_d_073_00164

شاه طرفندن بکا ویرلمشدر دیو گلوب، ضبط ایتمک استدوکن بلدروش سن و دخی هر نه که عرض و اعلام ایمش ایسک بالتتمام معلوم شریفم اولمشدر. ایمدی اردبیل حاکمی اولان اولوب ایلچی لک ايله آستانه سعادتمه حاکمی اولان، مهدی قولی خان ایلچی لک ايله سده سعادتمه گلوب، سنور احوالی سویلشلدکده سیزوک ضبطکزده اولان یرلر سیزوک تصرفکزده، بزم ضبطمزه اولان یرلر بزم تصرفمزه اولوب، جانبدن بو شرط رعایت اولنه دیو، قول و قرار ایدوب، و بو منوال اوزره تمسک ویروب، گتمشدی. بو تقدیرجه ضبط اولنان یرلردن اوته جانبه بر شبر یر ویرلمگه رضای شریفم یوقدر. بیوردوم که:

وصول بولدقده تبریز توابعندن اولوب، مقدا قوت قاهره پادشاهانمله فتح و تسخیر اولنماغله حین فتحندن برو بو آنه گلنجه بو جانبدن ضبط و تصرف اولنوگلان یرلر و محللر اگر گرمورد و آنان بزغوش در و اگر آخره سنجاقلردر، کماکان بو جانبدن ضبط و تصرف ایتدروب، قزلباشک سرحدلری حاکملرنه وجه و معقول اوزره جواب یازوب، گوندروب، قبضه تصرفه گتوریلان یرلره قزلباش طرفندن بوجه من الوجوه دخل و تعرض ایتدرمیه سز. اما شمديه دکن قزلباش ضبطنده اولان یرلره بو جانبدن دخی دخل و تجاوز اولنماق جایز دگلدر، مهما امکن شرایط صلحی رعایت ایدوب،

فتنه و فساد مؤذی اولور اوضاع‌دن احتراز و اجتناب ایلیه سز.

ترجمه و شرح سند:

در سند حاضر، موضوع اساسی در واقع منازعه عثمانی - صفوی بر سر منطقه‌ای به نام گرمرو و آلان بزغوش است که نواحی واقع در شهرهای **سراب** و **میانہ** امروزی و اراضی و ارتفاعات اطراف آن‌ها را شامل می‌شود. این منطقه در زمان نگارش سند حاضر جزء مناطق مرزی واقع در بین قلمرو دو دولت صفوی - عثمانی بوده است.

با در نظر گرفتن سطور که خط خورده و ناگزیر در سند اصلی حذف شده‌اند، به دست می‌آید که یکی از صاحب‌منصبان عثمانی به نام محمد که رتبه «چاوش»ی دارد، به دست قزلباشان اسیر می‌شود. این شخص به هر نحو از اسارت رهایی می‌یابد (شیوه آزادی او معلوم نیست که گریخته است؟ بخشوده شده؟ یا مثلاً با اسیر دیگری معاوضه گردیده) و اخباری «صحیح» از قزلباشان را برای عثمانی‌ها می‌آورد. این اخبار آن قدر مهم بوده‌اند یا این شخص چنان محترم بوده است که فرهاد پاشا، سردار عثمانی به سلطان نامه می‌نویسد و واگذاری بخشی از مناطق اطراف تبریز با نام منطقه گرمرو را به نام او درخواست می‌کند. بدین ترتیب منطقه گرمرو به سنجاق این شخص داده می‌شود (یا به عبارت دیگر محمد چاوش سنجاق بیگ منطقه گرمرو می‌شود) و برات یا حکم شریف [سلطانی] به نام وی صادر می‌گردد. اما برخی از امرای قزلباش، از جمله امام‌قلی سلطان، برادر محمدی خان تقماق استاجلو، با این عنوان که شاه این مناطق را به ما بخشیده، وارد منطقه مزبور می‌شوند و اداره آن را در دست می‌گیرند.

سلطان عثمانی خطاب به جعفر پاشا، بیگلربیگ ایالت تبریز می‌نویسد که مهدی قلی خان، حکمران اردبیل از جانب شاه پیش ما آمد و ما به او گفتیم که آن مناطق در ضبط ما، اما تحت تصرف شماست. باید آنچه که در ضبط ماست، در تصرف ما باشد. و مهدی قلی خان نیز پذیرفت و طرفین بر این قرار توافق کردند. سلطان می‌افزاید: مناطقی که با زور [قوة قاهره پادشاهانه] فتح و تسخیر شده‌اند، چه گرمرو و چه آلان بزغوش باشد یا مناطق دیگر، بایستی که همگی در ضبط و تصرف عثمانی باشند و **من به واگذاری حتی یک وجب از این مناطق راضی نیستم**. سلطان در پایان نامه به والی تبریز سفارش می‌کند تا زمانی که قزلباشان شرایط صلح را رعایت می‌کنند و فتنه و فساد بر نمی‌انگیزند، دخل و تجاوز از جانب عثمانی‌ها جایز نیست و بایستی که از برهم زدن اوضاع احتراز و اجتناب شود.

مسلم است در این زمان که به سبب جنگ‌های دوازده ساله با صفویان (از دومین سال سلطنت شاه محمد خدابنده تا سومین سال سلطنت شاه‌عباس اول ۹۸۶ تا ۹۹۸ ق.) نارضایتی‌ها در داخل عثمانی شدت می‌گرفت و مرزهای اروپایی آن به سوی ناآرامی می‌رفت، مراد سوم به آنچه از صفویان ستانده، راضی باشد و به صلح با ایشان متمایل گردد تا بتواند با تمام نیرو به کار هابسبورگ‌ها (اتریش) بپردازد.